

# درباره چند جاینام دیگر در شاهنامه و بعضی مسائل وابسته

داود منشی‌زاده

ترجمه سید احمد رضا قائم مقامی

| ۱۲۰-۱۰۹ |

کروشان، کووسان،  
کاووسان، کاسان؛ ترک،  
پَرک؛ سنجَبو؛ گلزریون،  
گازریون، گازربون

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## About Some Toponyms in the Shahnameh and Some Related Issues

Krūshān, Kuvūsān, Kāvūsān, Kāsān; Tarak, Parack, Sinjabū;

Golzarīyyūn, Gāzarīyyūn, Gūzearbūn

Davud Monshizadeh

Translated by Seyyed Ahmad Reza Qaim-Maqami

**Abstract:** In this article, another chapter of Davud Manshizadeh's book about geography and history of Shahnameh has been translated. The summary of his opinions in this chapter is that the name that is in the form of Krūshān and similar forms in the Shahnameh manuscripts is the same as Kāsān, and for the name of Golzarīyyūn, one should look for two other places. There is also a reference to the spelling of the names of Sinjabū and Perak River in the Shahnameh and other texts.

**Keywords:** Shahnameh, Historical Geography, Kāsān, Golzarīyyūn, Sinjabū, Parak.

چکیده: در این نوشته فصلی دیگر از کتاب داود منشی‌زاده درباره جغرافیا و تاریخ شاهنامه ترجمه شده است. خلاصه سخن او در این فصل این است که نامی که به شکل کروشان و اشکال مشابه در نسخه‌های شاهنامه هست همان کاسان است و در پشت نام گلزریون باید به دنبال دو جای جداگانه گشت. اشاره‌ای نیز به تصحیف نام سنجَبو و رود پَرک در نسخه‌های شاهنامه و متون دیگر شده است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، جغرافیای تاریخی، کاسان، گلزریون، سنجَبو، پَرک.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

از پیچیده‌ترین جاهای شاهنامه یکی هم داستان جنگ کیخسرو و افراسیاب است. سومین بخش آن قسمت از شاهنامه با این بیت‌ها آغاز می‌شود (مول، ۱۳: ۲۱۳-۲۲۴؛ مسکو، ۵، ۲۴۷):

سپهدار توران از آن سوی چاچ نشسته به آرام بر تخت عاج

نشسته به گلزَیون با کسان همه سرفرازان و گردن (مول: مردم) کشان

دو باره (پاره)<sup>۱</sup> ز لشکر هزاران هزار سپه بود با آلت کارزار

به مرز کووسان (مول و مسکو: کروشان) زمین هرچه بود ز برگ و درخت و زکشت و درود

بخوردند یکسر همه بار و برگ جهان را همه آرزو کرد مرگ

سپهدار ترکان به بیکند بود بسی گرد او خویش و پیوند بود

همه نامداران ماچین و چین نشسته به مرز کووسان (مسکو: کروشان) زمین (مول: کشانی زمین)

جهان پر ز خرگاه و پرده سرای ز خیمه بُد بر زمین نیز جای

جهانجوی پر دانش افراسیاب نشسته به کندز به خورد و به خواب

نشست اندر آن مرز از آن کرده بود که کندز فریدون بر آورده بود

ورا نام کندز بُدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی

کنون نام کندز به بیکند گشت زمانه پراز بند و ترفند گشت

مارکوارت<sup>۲</sup> بر آن رفته که مقصود از «مرز کروشان» مرز کوشان است و آغاز بیتی که این کلمه در آن آمده چنین است: «بر آن مرز کوشان...». مارکوارت به دلالت یوستی و اشپیگل<sup>۳</sup> می‌گوید: «اما چاچ و گلزریون دلالت بر کنگدز واقعی دارند.» (وهروود، همان جا) و در نوشتهٔ دوم (ص ۱۹۶، یادداشت ۵) می‌گوید: «گویندهٔ این ابیات خود نگفته که جای رود گلزریون را کجا تصور می‌کرده است.» و باز در وهروود (همان جا) می‌گوید: «بیکند گفته شده که در مرز کوشان است، اما ظاهراً مقصود رامیثن است که با دژ رویین، یعنی بیکند<sup>۴</sup>، خلط شده است.»

۱. مقایسه شود با «دو پاره سپاه» در شاهنامه، ۱۷: ۲۰۸.

2. J. Markwart, *Webröt und Arang* (Leiden, 1938), 139, Anm. 4; Id., *Über das Volkstum der Komanen* (Göttingen, 1914), 196f.

3. F. Justi, *Beiträge zur alten Geographie Persiens* (Marburg, 1869-70), II, 21; Spiegel, F., *Eranische Altertumskunde* (Leipzig, 1871-78), I, 60.

۴. در کتاب کاشغری (دیوان لغات الترک، چاپ استانبول، ۱۰، ۳) بیکند (بروکلمان و آنالای در چاپ کتاب این کلمه را بیکند خوانده‌اند) با دژ رویین یکی گرفته شده است. تردید نیست که شکل درست این کلمه بیکند است.

اما اگر به کهن‌ترین نسخه‌های شاهنامه و به لغت شاهنامهٔ عبدالقادر (۳۳، شمارهٔ ۳۴۲: «به»  
مرزکروشان همه هرچه بود») نظری انداخته شود، معلوم می‌شود که صورت درست کروشان  
یا چیزی مانند به آن است. منطقه‌ای را که به دنبال آنیم باید در حوالی نشستگاه افراسیاب  
(نشستگاه خاقان؛ رجوع شود به صفحات آینده) جست‌وجو کنیم. برای این فرض، من کروشان را  
مصحف کروسان می‌دانم که خود صورتی است از کاوسان به اقتضای شعر، یا تصحیف آن. این  
اخیرا، از مروج الذهب مسعودی (چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۲، ۲۴۱) می‌شناسیم.  
مسعودی از کاوسان (نسخه بدل: کاوشان) فرغانه و آتشگاه آن سخن می‌گوید که کاوس آن را  
برآورده بوده است. این همان کاسان سال‌های بعدتر است که آن را به شکل k'o-sai به خط چینی  
نقل کرده‌اند<sup>۵</sup> و آن همان اندازه ما را به شکل اصلی کلمه، یعنی کاوسان، دلالت می‌کند که گفتهٔ  
مسعودی که بنای آتشگاه آن را به کاوس نسبت می‌دهد. یعقوبی (کتاب البلدان، چاپ دخویه،  
۲۹۴) آن را شهر اصلی فرغانه می‌نامد. نام آن نیز هم امروز در همان منطقه بر چندین محل اطلاق  
می‌شود و ویرانه‌های شهر قدیم (و آتشگاه) نیز در نزدیکی کاسان بالا به نام مُخ‌کورغان<sup>۶</sup> برجاست.  
اصطخری (مسالک و ممالک، چاپ دخویه، ۳۵۴) از «کورهٔ کاسان» (قس کاسان در صفحات ۳۷۳  
و ۳۷۵) یاد کرده و کاشغری (۱، ۱۲۵-۱۲۶، نقشه) کاسان را در ماوراءالنهر نشان می‌دهد و یاقوت  
(معجم البلدان، چاپ ووستنفلد، ۴، ۲۲۷) از کاسان و کاشان در آن ناحیه نام می‌برد و نیز می‌گوید  
که اینها در اخصیکت در آن سوی سیردریا واقعند، ولی چیزی بیشتر دربارهٔ آن‌ها نگفته که بدانیم  
این دو نام یک محلند یا دو محل. هم او در مشترک (چاپ ووستنفلد، ۳۳۸) از قاسان در آن سوی  
سیحون و در مرز ترکستان یاد کرده است. و آخر آنکه طبری (تاریخ، چاپ لیدن، ۲، ۱۲۵۷) از جایی به  
نام کاشان در فرغانه خبر می‌دهد. با این همه، اینکه نام چند محل در آن نواحی کاسان (به سین)  
است شاهدهی است به ضد صورت کاشان (به شین) در بعضی متون قدیم.

در خود شاهنامه نیز مؤیدی می‌توان برای این یافت و آن آن جاست که می‌گوید (۱۴: ۱۴۱-۱۴۰):

زمین کورشان (کلکته و وولرس: کهستان) و را داد شاه که بود او (مول: از) سزای بزرگی و گاه

چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی کنون ماوراءالنهر

این نام برابر همان کووسان یا کاسان است و جالب توجه است که بخشنده در این بیت کسی  
نیست جز کاوس و پذیرنده کسی نیست جز سیاوش، پسر او. این همان سرزمین است که بعدها  
سیاوش از افراسیاب نیز به پاداش ستاند. تلقی مسلمانان از ماوراءالنهر (در لفظ «آن سوی رود

5. W. Barthold, *Turkistan down to the Mongol Invasion* (London, 1928), 163, Anm. 1.

۶. این نام در زمان تداول ترکی باستان نیز به شکل m(a)ya quryan وجود داشته؛ رجوع شود به:

A. von Gabain, *Alttürkische Grammatik* (Leipzig, 1950) 319.

7. Barthold, *Encyclopedia of Islam*, "Forghāna" s.v.

(جیحون)» به گواهی یاقوت در معجم البلدان (۴، ۴۰۰-۴۰۱) ناحیهٔ شرقی آن، یعنی تقریباً از اسپبجاب تا دورترین مرزهای فرغانه در شرق، بوده است. این ناحیه را با «بلاد الهیاطله» نیز یکی دانسته‌اند که خود تعبیری است کلی و نادقیق. قسمت غربی ماوراء النهر را جزئی از خراسان می‌شمرده‌اند. قسمت اصلی جانب شرقی همین کاسان یا کاوسان بوده است (در شاهنامه: کروشان و کورشان).

روشن است که در این جا شاعر نام بنکند (از اصل بینکت، مرکز چاچ)<sup>۸</sup> را بی‌کند خوانده و بعد از آن شرحی افزوده که این همان کندز است در ناحیهٔ بخارا که فریدون پی افگنده بوده است.

گلزریون هم نام منطقه‌ای است هم نام رودی که در آن منطقه جاری است. در جنگ کیخسرو و افراسیاب، پس از حرکت سپاه کیخسرو به سوی افراسیاب (۱۳: ۹۶۸)، این منطقه منطقهٔ آن سوی چاچ یا میان چاچ و کنگ است (مقایسه شود با لشکرکشی خاقان به ضد هیتالیان؛ ۴۱: ۱۸۲۴) و هم منطقهٔ آن سوی رود پَرک (امروز چرچک، که یکی از رودهایی است که به سیردریامی ریزد). مستوفی مدعی است (نزهة القلوب، چاپ لسترنج، ۲۱۷) که گلزریون همان سیحون است.<sup>۹</sup> اما این ادعا و آنچه بلوشه در اشتقاق این لفظ گفته (همان، ترجمهٔ انگلیسی، ۲۱۰، یادداشت ۱)، و در همان زمان‌ها بارتولد در ذیل مدخل «سیردریا» در دائرة المعارف اسلام آن وارد کرده، پذیرفتنی نیست. همین نام در مجمل التواریخ (چاپ بهار، ۹) نیز در فصلی که مقتبس از شاهنامهٔ فردوسی است آمده و قابل توجه است که در آن جا اجزای کلمه جدا از هم نوشته شده است (گل زریون).

از همین نام گلزریون، چنانکه اشاره شد، پنج بار نیز در زمان فرمانروایی خسرو انوشیروان در شاهنامه یاد شده و آن آن جاست که سخن از جنگ میان خاقان چین، سنجبو، و هیتالیان و پیمان آشتی میان شاه ساسانی و خاقان و رفتن هیتالیان به زیر فرمان ایرانیان سخن می‌رود. در این جا توافق می‌شود که مرز میان مملکت خسرو و خاقان جیحون باشد.<sup>۱۰</sup> خاقان از نواحی دوردست شمال شرقی می‌آید، از چقغارباشی (۴۱: ۱۸۲۲).<sup>۱۱</sup> این مستلزم آن است که نشست خاقان

۸. دربارهٔ بینکت، شهر اصلی چاچ، رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۳ کتاب.

۹. گفتهٔ مستوفی، سرایندهٔ ظفرنامه، که دنبالهٔ شاهنامه به شماراست و سرایندهٔ آن در جمع شاهنامه سعی بسیار کرده و در حاشیهٔ ظفرنامهٔ او نیز شاهنامه کتابت شده، در مورد گلزریون منبعی مستقل نیست. در جهان‌نمای حاجی خلیفه (چاپ قسطنطنیه، ۱۷۳۲، ۳۶۰) گفته شده: «سیحون که نهر شاش و نهر چاچ و نهر خجند و نهر شروقیه اسملری ایله مسمی در اول دیار خلقی کل زریون دخی دیرلر»، یعنی «سیحون، که آن را به نام نهر شاش و نهر چاچ و نهر خجند و نهر شروقیه (شاهرخیه، فناکت) نیز می‌خوانند، نامش در نزد اهل آن دیار گل زریون هم هست». مؤلف این را از مستوفی (نزهة القلوب، ۲۱۷) گرفته که «واهل آن ولایت سیحون را گلزریون خوانند.»

10. A. Christensen, *L'Iran sous le Sassanides* (Kopenhagen, 1944), 373.

۱۱. چقغارباشی در نزدیکی طراز (تلاس، اولیا‌آتا و Dzhabbul (امروزی) واقع است. این همان قصر باس و کصری باس ابن خردادبه (مسالک و ممالک، چاپ دخویه، ۲۰۵) است که به اشکال دیگر نیز در آن کتاب آمده است. کاشغری (دیوان لغات‌الترک، ۲۵-۲۶، نقشه) قنکارباشی دارد و ابوریحان در قانون مسعودی (ص

درست مانند افراسیاب در قچغارباشی بوده باشد و این چیزی است که با آنچه نرشخی (تاریخ بخارا، چاپ شفر، ۵-۶؛ ترجمه فرای، ۷) گفته سازگار می‌افتد، زیرا در تاریخ بخارا گفته شده که نشست قراچورین ترک در جموکت بوده است.<sup>۱۲</sup> جموکت رادهقانان و توانگران بخارا پس از گریختن از دست ابروی؛ رجوع شود به سطور بعد [در زمین ترکستان و طراز ساخته بوده‌اند. بنابراین، یکی بودن جموکت و قچغارباشی چیزی است ممکن.<sup>۱۳</sup>

خاقان پس از آنکه خسرو اول بعدها دختر او را به زنی کرد و دوستی میان آن دو استوار شد، به مملکت خود بازگشت (۴۱: ۲۳۱۷):

بپردخت سغد [و] سمرقند و چاچ      به قچغارباشی فرستاد تاج<sup>۱۴</sup>

این قسمت از شاهنامه با این بیت آغاز می‌شود (۴۱: ۱۷۹۰؛ مسکو، ۸، ۱۵۶):

چه گوید سخنگوی با آفرین      ز شاه و ز هیتال و خاقان چین

و در ابیات بعد، چنانکه انتظار است، وصفی به اختصار از این سه تن می‌آید:

چو خاقان چین کس نبود از مهان      گذشته ز کسری به گرد جهان

همان (مسکو: همه) تال ب رود جیحون ز چین      براو خواندندی به داد آفرین

سپهدار<sup>۱۵</sup> بالشکر و گنج و تاج      به گلزیون بود از آن سوی چاچ<sup>۱۶</sup>

سخن‌های کسری به گرد جهان      پراگنده بد در میان مهان

به مردی و دانایی و فرهی      بزرگی و آیین شاهنشاهی

اینک خاقان در این اندیشه است که با خسرو روابط خوبی برقرار کند و به واسطه فرستاده‌ای برای

(۵۲) قچغارباشی؛ رجوع شود به:

R. Frye, *A History of Bukhārā* (Cambridge, 1954), 106, Anm. 22; *Encyclopaedia of Islam*, "Tarāz" s.v.; Marquart, *Komanen*, 111; V. Minorski, *Ĥudūd al-Ālam* (London, 1970), 347; A. Z. V. Togan, *Bīrūnī's Picture of the World* (Delhi, 1937), 52.

درباره قچغارباشی از آن جهت که نشستگاه افراسیاب است، رجوع شود به ص ۱۸۵ کتاب، یادداشت ۲. در آن یادداشت مؤلف گفته است که کنگ یا شهر کنگ، که نشستگاه افراسیاب بوده، جایی بوده در نزدیکی قچغارباشی در منطقه‌ای میان شمال و شرق.

۱۲. درباره جموک به معنای «گوهر» رجوع شود به فرای، همان، ۱۰۶، یادداشت ۲۳.

۱۳. اینکه نام امروزی جمبول با جموکت ارتباطی دارد یا نه بر من پوشیده است.

۱۴. بعید است تاج صورتی از تازبه معنای «خیمه» (لغت فرس، چاپ دبیرسیاقی، ۵۵؛ بنداری، الشاهنامه، چاپ عبدالوهاب عزام، ۲، ۱۴۶) باشد.

۱۵. سپهسالار در ادوار بعد لقب امرای خراسان بوده است. [در بیت سخن از سپهدار است نه سپهسالار].

۱۶. بنداری (۲، ۱۴۱): «و کان مستقر سریر به مدینه کل زریون من وراء الشاش».

او هدیه‌هایی می‌فرستد. سالار هیتالان، غاتفر، دوستی میان این دو قدرت را پایان فرمانروایی خود می‌بیند و می‌کوشد که از آن مانع شود. پس هدیه‌های خاقان را ضبط می‌کند و فرستاده را که بایست برای رفتن به ایران از سرزمین او بگذرد می‌کشد (۴۱: ۱۷۹۹-۱۸۲۰). خاقان از واقعه خبردار می‌شود و لشکر به کشور هیتالیان می‌کشد. این خاقان را طبری (۱، ۸۹۵-۸۹۶) و ابن خردادبه (ص ۴۰) سنجبو نامیده‌اند و مناندر جاندار، مورخ بیزانسی قرن ششم میلادی، Silziboulos و Sizaboulos. این نام در رسالهٔ شهرهای ایران (چاپ مارکوارت، ۱۰) به شکل Sinjipik (از Sinjipuk) آمده است. خاقان شاه هیتالیان، غاتفر<sup>۱۸</sup>، یا Katoulphos، را در حدود سال ۵۵۴ میلادی می‌کشد.<sup>۱۹</sup> طبری (همان جا) این شخص را ورز یا ورز نامیده. احتمالاً این همان کس است که در تاریخ بخارا (چاپ شفر، ۵-۶؛ ترجمهٔ فرای، ۷) نامش به املائی ابروی آمده است. مارکوارت (ایرانشهر، همان جا؛ و هرود، ۱۴۶-۱۴۵) بر آن است که این ابروی لقب یا عنوانی بوده است. با این حال، چنین می‌نماید که این نام با نام کشندهٔ سیاوش، وروی (طبری، ۱، ۶۱۱-۶۱۲: برو)، برابر با گروه شاهنامه، که شهر گروگرد در میانهٔ سرخس و مرو منسوب به اوست، یکی است.<sup>۲۰</sup>

لشکرکشی خاقان به سوی هیتالیان چنین وصف شده است (۴۱: ۱۸۲۲-۱۸۲۶؛ مسکو، ۸، ۱۵۸):

سپه راز (مسکو: به) قچغارباشی براند      به چین و ختن نامداری نماند  
 ز خوبشان ارجاسپ و افراسیاب      نپردخت یک تن به آرام و خواب  
 برفتند یکسر ز (مسکو: به) گلزیرون      همه دل پراز خشم و سرپرز خون

سپهدار خاقان چین سنجبو (مول: فنج بود؛ مسکو: سنج بود؛ نسخه بدل ها: فتنج بود، تند بود)

همی باسماں پرزد از آب رو (مول: پرزد از آب دود؛ مسکو: پرزد از خاک دود)<sup>۲۱</sup>

17. J. Marquart, *Ērānšāhr nech der Geographie des ps. Moses Xorenac'i* (Berlin, 1901) 308; Id., *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānšāhr* (Rom, 1931), 38, Anm. 3; Id., *Webröt*, 147, 154; H. H. Schaeder, *Iranica* (Berlin, 1934), 38.

۱۸. در مثنوی (چاپ نیکلسون، ۱، ۱۷۰) کویبی در سمرقند نام غاتفر دارد.

19. Marquart, *Ērānšāhr*, 64, Anm. 3; 308.

۲۰. شاید این لقب در جملهٔ آخر فقرهٔ هجدهم رسالهٔ شهرهای ایران هم آمده باشد [در خواندن و ترجمهٔ متن از مؤلف پیروی شده است]:

pad xʾadāyih Yazdgird ī šābuhragān kard andar tajand ī Čūl Virōy pahr ī hān ālag.

«یزدگرد شاپوران (یزدگرد اول) آن جا (= کومش) را ساخت در زمان فرمانروایی خود به عنوان پایگاه مرزی (pahr) آن ناحیه در برابر وروی چول.»

هرتسفلد tajand را رود تچند دانسته و وروی یا ویریوی را گرجستان! رجوع شود به:

E. Herzfeld, *Zoroaster and his World* (Princeton, 1974), 16.

نیز رجوع شود به صفحهٔ ۱۲۶ کتاب [و نقدی که مؤلف در آن جا به گفتهٔ هرتسفلد کرده است].

۲۱. مقایسه شود با این بیت که آب در آن به معنای «آبرو» است (۱۲: ب. ۳۹۰؛ مسکو، ۲، ۱۴۸):

ز جوش سواران به چاچ اندرون      چو خون (مسکو: گل) شد به رنگ آب گلزیون<sup>۲۲</sup>

آنچه بر سر ضبط بیت ۱۸۲۵ آمده شاخصی است برای کل سنت انتقال متن شاهنامه. کاتبان سنجبورا هیچ نمی‌شناخته‌اند و به همین سبب آن را به سنجه بود و فنج بود و مانند آن تصحیف کرده‌اند و به قرینهٔ آن در مصرع دوم نیز آب رورا به آب دود بدل نموده‌اند که از آن هیچ معنی حاصل نمی‌شود. پس از آن آب را نیز خاک کرده‌اند تا عبارت معنی‌دار شود. بنداری (۱۴۱، ۲) بیت را ترجمه نکرده است.

خاقان به جنوب می‌کشد، از رود پَرک می‌گذرد (۴۱، ۱۸۳۲: ترک؛ مسکو، ۸، ۱۵۸: برک) و سپاهیان‌ش را در مایمرغ (۴۱: ۱۵۳۳؛ مسکو: ۸، ۱۷۷۹: مای و مرغ) جمع می‌آورد. نام رود پَرک از بخت بد این رود در بیرون شاهنامه نیز پیوسته بدل به تَرک شده است (ابن خردادبه، ۲۷، ۱۲۸، ۲۰۴: اصطخری، ۳۴۴-۳۴۵). اما ابن حوقل (صورة الارض، چاپ بیروت، ۴۱۷) و لغت فرس (چاپ دبیرسیاقی، ۱۰۳) پَرک دارند و حدود العالم (چاپ ستوده، ۴۳، ۱۱۶: ترجمهٔ مینورسکی، ۷۳، ۱۱۸) پَرک<sup>۲۳</sup>.

در شاهنامه (۳۸: ۵۷؛ مسکو: ۸، ۱۲) گفته شده که پیروز خواست مناری را که بهرام گور به نشانهٔ مرز برآورده بود در نواحی شمالی تر برآورد:

چو باشد مناره به پیش برک (مسکو: ترک)      بزرگان به پیش من آرند چک

بنداری (۲، ۱۰۹) به درستی شرحی بر این نوشته است که «وادی برک و هو دون الشاش». نام همین رود در جای دیگر شاهنامه (۳۸: ۷۲؛ مسکو، ۳، ۱۳: لغت شاهنامهٔ عبدالقادر، ۶۹، ش ۷۴۹: بنداری، ۲، ۱۱۰) نیز آمده است. در ۴۱: ۲۳۳۲ (مسکو، ۸، ۱۸۶) و در دیگر مواضع چاپ مول، این نام به شکل ترک مزبور است. در ۴۲: ۱۰۳۲ آمده است:

زهیتال تا پیش رود بزرگ      بدادش بدان پهلوان سترگ

همین بیت در شاهنامهٔ مسکو (۸، ۳۷۵) به این صورت ضبط است:

زهیتال تا پیش رود برک      به بهرام بخشید و بنوشت چک

و ترجمهٔ بنداری نیز همین را تأیید می‌کند: «و کتب له المنشور بممالک خراسان و ماوراء النهر من حد بلاد الهیاطله الی الوادی المعروف بوادی برک.»

یاقوت (معجم البلدان، ۴، ۴۰۸؛ قس مشترک، ۳۸۳) از سه مایمرغ در ماوراء النهر یاد کرده است: ۱.

به گردون همی خاک برزد از آب

به جنگش بیاراست افراسیاب  
۲۲. رجوع شود به صفحات آینده.



مایمرغ سمرقند (در جنوب شهر)، ۲۴. مایمرغ نخشب (نسف، قرشی)، ۳۲۵. مایمرغ کنار جیحون. پیدا است که در ابیات مورد بحث شاهنامه باید مایمرغ شماره ۲ را برگزینیم که از دو مایمرغ دیگر به بخارا نزدیک تر است. هیتالیان در این شهر برای جنگ جمع آمده بوده اند (۱۸۳۵: ۴۱). مؤید این گفته بنداری است (۲، ۱۴۱) که: «وهی قریه من قری نخشب». به خلاف حرکات کلمه در معجم یاقوت، تلفظ آن در شاهنامه مایمرغ یا مایمرغ است.

گذشته از اینها، ذکر مایمرغ ماوراءالنهر در یک جای دیگر شاهنامه (۱۵۵۹: ۳۵؛ مسکو، ۷، ۳۹۲) نیز هست و آن در هنگام بیان ماجرای ساختن میلی است که بهرام گور در آن سوی مایمرغ دستور برآوردن آن را داده بوده است. متن راهمه جا به شکل مای و مرغ ضبط کرده اند، اما نسخه بدل های چاپ مسکو مای مرغ نیز دارند (در فهرست های چاپ مسکو و در فهرست ولف مای و مرغ جدا از هم آمده اند). در واقع مصححان امروزی شاهنامه و کاتبان قدیمی ذهنشان متوجه دو ناحیه مای و مرغ در هند بوده است. نوشین تا آن جا رفته که گمان برده مرغ همان مرو است و مای همان ماد! این مای و مرغ هند نامشان در شاهنامه همراه است با نام قتوج (کتوج) و دُنپُر (مول: دنبر؛ مسکو: دنور) یا با کشمیر و دُنپُر (۱۳: ۲۵۸۳، ۲۶۸۶؛ ۴۱: ۳۳۸۸؛ مسکو، ۵، ۳۸۵، ۳۹۱؛ ۸، ۲۵). دنپرا ما از چندین نوشته می شناسیم: مالهند ابوریحان (چاپ زاخو، ۱۶۳)، قانون مسعودی (۲، ۵۷۴؛ زکی و لیدی طوغان، ۴۶)، حدود العالم (چاپ ستوده، ۴۱؛ ترجمه مینورسکی، ۷۲، به شکل دنپور، در جنوب لمغان؛ رجوع شود به مینورسکی، ۷۲، ۲۵۲؛ دنپور دو بار نیز در تاریخ بیهقی (چاپ فیاض، ۳۳۱، ۶۹۰) آمده و هر دو بار به شکل دینور؛ قس زین الاخبار گردیزی، چاپ حبیبی، ۲۰۵، و یادداشت ۳).

در عبارتی از نزهة القلوب مستوفی (چاپ لسترنج، ۲۶۲، ترجمه انگلیسی، ۲۵۶) اطلاعی مهم درباره این دو نام آمده است. در آن جا گفته شده که کنبایط (از اصل کنبایه)، گجرات، مرغ و ماه (از اصل مای) تعلق به اقلیم دوم دارند. بنابراین، مرغ و مای (ماه) را باید در نزدیکی کنبای و گجرات جست. به خلاف گفته لسترنج (همان جا، یادداشت ۱) که «دشوار است بگویم مرغ و ماه کجایند و معلوم نیست ضبط آنها نیز درست باشد و شاید فرخ و بهار ضبط درست باشد»، به نظر من در پشت نام مرغ منطقه قدیمی Maru در اطراف ایالت مرور یا جودپور، در شمال گجرات، پنهان است. در فرهنگ رشیدی (چاپ محمد عباسی، ۲، ۱۳۲۱) مؤو در شمال غازی پور معادل مای است. با توجه به عرض جغرافیایی می توان این را درست دانست. احتمال دیگر آن است که مای برابر با منطقه اطراف رود (Mahi Khanta) mahi، در میان کنبای (کنبایه) و مرور (جودپور)، باشد.

24. Barthold, *Turkistan*, 92f.

۲۵. بارتولد (همان، ۲۷، ۱۰۵) احتمال داده که این مایمرغ همان گزار یا خُزار امروزی باشد.

۲۶. عبدالحسین نوشین، سخنی چند درباره شاهنامه (مسکو، ۱۹۷۱)، ۵۳.

غافرهیتالی سپاهیان خود را از بلخ و شگنان و آموی وزم و ختلان (برابر با ختلان به اقتضای وزن)<sup>۲۷</sup> و ترمذ و ویسه گرد فرامی خواند (۴۱: ۱۸۲۸-۱۸۳۰؛ مسکو، ۸، ۱۵۸). اگر در نظر آوریم که خاقان از شمال می آمده، در راه مایمرغ در نخشب (نسف، قرشی) ناگزیر از کشکه دریا گذشته است. خاقان پس از پیروزی بزرگ بر هیتال نشست خود را «این» سوی (یعنی جنوب) چاچ (رود چاچ) و آن سوی «آب» (یعنی جیحون) در سغد قرار می دهد (۴۱: ۱۸۹۱، ۱۹۱۰، ۱۹۵۲) و این خاطر خسرو را بسیار آزرده می دارد. خسرو در سر سپاهی به شرق می کشد و در گرگان درنگ می کند (۴۱: ۱۹۵۰). خاقان ترسان گروهی از ده تن از بزرگان دربار خود را با نوشته ای به سوی خسرو روانه می سازد و در آن نوشته شرح می دهد که پیش از آن چه گذشته بوده است و چگونه هیتالیان هدیه های او را برده اند (۴۱: ۱۹۹۷؛ قس ۴۱: ۱۸۰۱)، و آن گاه می گوید (۴۱: ۱۹۹۸-۱۹۹۹؛ مسکو: ۸، ۱۹۳۹):

بدان کینه رفتم من از شهر چاچ<sup>۲۸</sup> که بستانم (مول: ببستانم) از غافر گنج و تاج

بدان گونه رفتم ز گلزیویون که شد لعلگون آب جیحون ز خون

نام گلزیویون جمعاً ۱۶ بار در شاهنامه (چاپ مول) آمده است (به حاشیه بعدی نیز رجوع شود). بنداری دو بار (۱، ۱۴۱؛ ۲، ۲۸۱) آن را در ترجمه خود آورده و عبدالقادر در لغت شاهنامه (۱۹۷) درباره آن چنین نوشته است: «گلزیویون توران زمینده برچای اسمیدر که کنارنده التون رنگنده چچکلر بتمکله بو اسمله مسمی اولدی»، یعنی «گلزیویون نام رودی است در توران زمین و چون بر کنار آن گل های زرین می روید، آن را بدین نام خوانده اند». در نظر اول در شاهنامه (۱۲: ۸۵۲) نیز وصفی مانند این را می توان یافت:

بدان آب را نام گلزیویون بدی در بهاران چو دریای خون

با این حال، از این بیت نباید بیش از اندازه مطلب جست؛ گویا فقط می گوید که آب رود در بهاران سرخ رنگ می شود.

در سیزده مورد از شانزده مورد ذکر نام گلزیویون در شاهنامه، این نام معادل است با همان منطقه ای که ذکر آن رفت<sup>۲۹</sup> و در نتیجه معادل است با ناحیه اطراف رودهای چرچک بالا (پرک بالا)، بسکام (Pskem) یا جدعل (Çatkal). ناممکن نیست که معنای گلزیویون چیزی باشد نزدیک به آنچه

۲۷. سومان، که در چاپ مسکو به جای ختلان آمده، سهواست و صورت درستش شومان است.

۲۸. چاچ و اسپجیج (شیرزم) در نزدیکی آن، که طراز او بنا بر این قچغارباشی) را نیز جزء آن می شمردند، مرتع های مشترکی داشته اند؛ رجوع شود به حدود العالم، ۱۱۷؛ ترجمه، ۱۱۹. زمین چاچ، به معنای وسیع آن، عبارت بوده است از کل زمین های واقع در شمال و شمال شرقی «اقلیم شاش».

۲۹. در شاهنامه مسکو (فهرست های پایانی جلد سوم) گلزیویون با رود زرافشان یکی گرفته شده است. اما مصححان ظاهراً بعدها از این نظر دست برداشته اند، چون در فهرست های مجلدات پنجم و هشتم توضیحی در برابر نام گلزیویون نیامده است.

عبدالقادر حدس زده بوده است، یعنی «مرغزاری از گل»، مرکب از گل و زرغون سعیدی به معنای «سبزه» و مجازاً «مرغزار» (درست مانند سبزه و سبزی فارسی). اینکه در نام چرچک (از اصل چچک؟) بتوان اثری از نام گلزیون یافت یا نه، چیزی است که اکنون بر من پوشیده است.

اما در سه مورد دیگر ذکر نام گلزیون در شاهنامه که در سطور قبل از آن یاد شد (۹۳۴: ۴۱؛ ۲۳۵۱؛ مسکو، ۸، ۱۸۷) ظاهراً رود و ناحیهٔ گلزیون را باید در جایی دیگر جست. در دو مورد اول، رودی که گیوکیخسرو و مادرش را از آن می‌گذراند، و بین بخارا و زم (برکنار جیحون) جاری است، نامش گلزیون است. این رود رودی است ژرف اما نه پهن. از این مقدمات فقط می‌توان به یک رود رسید و آن کشکه در پای امروزی (کش رود) است که از کوه سیام سرچشمه می‌گیرد و بعد از گذراز شهر کش (شهر سبز) و قرشی (نخشب یا نسف ادوار قدیم؛ قرشی یعنی «کاخ») به سمت غرب، به سمت ناحیهٔ بخارا، روانه می‌شود. این رود دشت‌های میان قرشی و بخارا را بسیار حاصلخیز کرده است.<sup>۳۰</sup> کشکه در یاد فصل‌های مساعد سال درست تا بخارا روان است. مقصود از گلزیون در این جا بایست همین دشت‌های پربرکت و پر نعمت میان بخارا و قرشی باشد.<sup>۳۱</sup>

در سومین مورد از موارد سه‌گانه سخن از انجمنی است که هیتالیان با همسایگان خود می‌کنند که به خسرو انوشیروان سر بسپردند، پس از آنکه خاقان به چغغاریابی بازگشته است:

وز آن پس ز هیتال و ترک و ختن<sup>۳۲</sup> به گلزیون بر شدند انجمن

مقصود از این نام در درجهٔ اول قسمت جنوبی ماوراءالنهر است. کشکه دریا، که این ناحیه را آبیاری می‌کند، نامش گازران<sup>۳۳</sup> بوده و در عربی نام آن را به «نهر القصارین» ترجمه کرده‌اند.<sup>۳۴</sup> به شهر سمرقند، مانند بیشتر شهرهای ماوراءالنهر، چهار دروازه نسبت داده‌اند: در شرق باب الصین، در غرب باب النوبهار، در شمال باب بخارا و در جنوب باب کش.<sup>۳۵</sup> دروازهٔ کش، که به جانب کش و

<sup>۳۰</sup> مقایسه شود با ابن حوقل، صورة الارض، ۴۱۳؛

Barthold, *Turkistan*, 134.

<sup>۳۱</sup> در واقع در همین بیت ۱۲ هـ: ۸۵۲ است که مستقیماً گفته شده نام رود گلزیون است؛ در ۱۲ هـ: ۹۳۴؛ ۱۸۲۶ نیز از «آب گلزیون» یاد شده. در دیگر موارد (۴۲ هـ: ۴۲۰؛ ۱۳۰۳؛ ۲۱۴؛ ۹۱۰؛ ۹۱۳؛ ۹۱۴؛ ۹۶۸؛ ۹۸۳؛ ۱۵۱۱؛ ۱۵۲۹؛ ۴۱؛ ۱۷۹۵؛ ۱۸۲۴؛ ۱۹۹۹؛ ۲۳۵۱) سخن از ناحیه است نه رود. بنداری در هر دو جایی که این نام را آورده گفته است: «مدینهٔ کل زریون».

<sup>۳۲</sup> ممکن است ختن در این جا به جای ختل آمده باشد؛ نیز رجوع شود به آغاز فصل یازدهم از باب سوم کتاب، در بحث از گنابد و ریوند و ...

<sup>۳۳</sup> گازر در اصل لغتی است دخیل از زبان ارمانی در فارسی؛ رجوع شود به:

P. Horn, "Neupersische Schriftsprache," in *Grundriss der iranischen Philologie* (Strassburg, 1898-1901), 1/2, 6.

34. Cf. Barthold, *Turkistan*, 134, and Anm. 4.

<sup>۳۵</sup> رجوع شود به اصطخری، مسالک و ممالک، ۳۱۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ۴۰۶. دروازهٔ سوم شهر کش نامش بنا بر گفتهٔ اصطخری (همان، ۳۲۴؛ ترجمهٔ فارسی، ۲۵۴) باب القصابین بوده است (قس بارتولد، ترکستان، ۱۳۵). این نیز احتمالاً تصحیف باب القصارین است.

در ناحیه گازران گشوده می‌شده، ظاهراً نام «دروازه گازران» یا چیزی مانند این داشته است. در واقع هم در بابرنامه (چاپ پوریچ، برگ ۹۲ ب و ۹۳ الف) نام این دروازه سمرقند «گازرستان دروازه سی» است. بنابراین، دومین ناحیه‌ای که نامش در شاهنامه گلزیون است (و ذکر آن در سطور قبل گذشت) نام دیگرش گازرستان بوده است. این گازرستان خود نامی است مطابق زبان معیار که من حدس می‌زنم در پس آن یک نام محلی (سغدی) بوده باشد و آن بایست چیزی باشد مانند گازر-بون.<sup>۳۶</sup> امکان بدل شدن این کلمه اخیر به گلزیون یا گازروون هست و نقل آن به خط عربی می‌تواند معمای تبدیل گلزیون یا گازروون به گلزیون را بگشاید.<sup>۳۷</sup> اختلاف این دو صورت تنها در یک خط کوتاه است (خط کوتاهی که حرف الف را از حرف لام متمایز می‌کند). چون به لحاظ وزن نیز گازروون یا گلزیون با گلزیون اختلافی ندارد، بسیار محتمل است که در سه مورد اخیر از ذکر نام گلزیون در شاهنامه، شاعر در واقع گلزیون یا گازروون را به کار برده باشد.



۳۶. مقایسه شود با لفظ سغدی bwn به معنای «بن» و «حفره» و لفظ بخاری بُن به معنای «اساس» و «بنیاد» و مجازاً «کفل» (هدایة المتعلمین فی الطب اخوینی، چاپ متینی، ۴۱۲، حاشیه ۱۵) و لفظ پهلوی اشکانی bwn به معنای «زمین» و «بن»؛ و مقایسه شود با سنگ بن در مازندرانی که نام جایی است به معنای «زمین سنگی» و مازی بن (مازوین) در همان منطقه به معنای «زمین بلوط». خلط میان بوم و بن بسیار محتمل است، زیرا تبدیل m و n در گویش‌های شمالی ایران معمول است، مانند اندریم و اندرون در مازندرانی (برابر با اندرون فارسی)، کام در بخاری (برابر با کان فارسی)؛ مقایسه شود با بام و بان. درباره الفاظ سغدی و اشکانی و مازندرانی رجوع شود به:

E. Benveniste, *Textes sogdiens* (Paris, 1940), 3, 274; A. Ghilain, *Essai sur la langue parthe* (Louvain, 1939), 84; L. Rabino, *Mázandarán and Astarábad* (London, 1928), 126

۳۷. مقایسه شود با دو صورت نام پهلوان تورانی در شاهنامه: کاکله (۱۳: ۹۳۲) و گلگله (مسکو، ۵، ۲۸۹).